

نوادگان او محمد بن حرب بن قطن بن قبیصة بن مخارق است. او سرپرستی شرطه جعفر بن سلیمان بن علی هاشمی را در مدینه و سرپرستی شرطه عبدالصمد بن علی در بصره را عهده‌دار بود.

گوید هوده بن خلیفة می‌گفت عوف، از حیاب، از قطن بن قبیصة، از گفته پدرش قبیصة برای ما حدیث کرد که می‌گفته است شنیدم \* رسول خدا می‌فرمود: «همانا فال‌زدن و سنگ‌ریزه پراندن و از نام و آوای پرندگان و مسیر حرکت آنان فال گرفتن از بت‌پرستی است»<sup>۱</sup>.

### عیاض بن حماد بن محمد بن سفیان

ابن مجاشع بن دارم بن مالک بن حنظله بن مالک بن زید منات بن تمیم. پیش از آن‌که مسلمان شود به حضور پیامبر (ص) آمد و ناقه‌یی اصیل همراه خود آورد که به ایشان هدیه دهد. پیامبر پرسید: آیا مسلمان شده‌ای؟ گفت: نه. فرمود: خداوند ما را از پذیرفتن هدیه مشرکان نهی فرموده است.

گوید: عیاض مسلمان شد و پیامبر (ص) هدیه او را پذیرفت. عیاض گفت: ای رسول خدا مردی از قوم من که از من فروتر است دشنام می‌دهد آیا مقابله به مثل کنم؟ رسول خدا فرمود: «هر دو کسی که به یکدیگر دشنام می‌دهند دو شیطان دروغگویند».

از او احادیث دیگری هم روایت شده است. او سپس ساکن بصره شد و بصری‌ها از او روایت کرده‌اند.

### قیس بن عاصم بن سنان

ابن خالد بن منقر بن عبید از قبیله تمیم است. قیس به روزگار جاهلی باده را حرام کرده بود. او همراه نمایندگان تمیم به حضور پیامبر (ص) آمد و مسلمان شد. پیامبر (ص) فرمود: «این سرور بادیه‌نشینان است». قیس مردی سرور و بخشنده بود.

۱. با توجه به توضیح ابن اثیر در کتاب التنبیه ذیل کلمات عیاض و طرق ترجمه شد. در متن عیاض چاپ شده که اشتباه است.

گوید و کعب بن جراح، از گفته سفیان، از اغر منتری، از خلیفه بن حصین، از خود قیس بن عاصم ما را خبر داد که می گفته است: «چون مسلمان شده و به حضور رسول خدا رفته است. آن حضرت او را فرمان داده است که با آب آمیخته با سدر خود را بشوید و غسل کند. گوید خلاد بن یحیی ما را خبر داد و گفت سفیان ثوری ما را گفت که من از گفته مردی شنیده و دانستم که: «پیامبر (ص) درباره قیس بن عاصم فرموده است: «این سرور بیابان نشینان است».

گوید عبدالوهاب بن عطاء عجلی، از گفته شعبه، از قتاده، از مطرف، از گفته حکیم پسر قیس ما را خبر داد که گفته است: «قیس بن عاصم به هنگام مرگ پسران خود را چنین وصیت کرده است: «ای پسران من! بزرگتر خود را سرور خویش قرار دهید که چون قومی بزرگتر خویش را سرور خود قرار دهند پدر خود را جانشین فراهم آورده اند و اگر کوچکتر را سروری دهند برای آنان در نظر همپایگان زیان بخش و ناپسند است. و بر شما باد به گردآوری مال و درست به کاربردن آن که ثروت مایه جلال و ابهت در نظر گرانمایگان و بی نیازی از فرومایگان است و از چیزی خواستن از مردم سخت پرهیز کنید که این کار باید آخرین چاره سازی باشد - فقط به هنگام ناچاری و درماندگی رواست. و بر من مویه گری مکنید که بر مرگ رسول خدا مویه گری نشد. و مرا جایی به خاک مسپرید که قبیله بکر بن وائل آگاه شوند که به روزگار جاهلی پیوسته با ایشان در ستیز بوده ام.

## زبرقان بن بدر بن امرئ القیس

ابن خلف بن بَهْدَلَه بن عوف بن کعب بن سعد بن زید منات بن تمیم. نام اصلی زبرقان، حُصین و شاعری بسیار زیبا بوده است و او را ماه نجد می گفته اند.

زبرقان همراه نمایندگان قبیله بنی تمیم بود که به حضور پیامبر آمدند. زبرقان مسلمان شد و پیامبر (ص) او را به سرپرستی زکات قوم خودش که تیره سعد بن زید منات اند گماشت، و هنگامی که رسول خدا (ص) رحلت فرمود او همچنان بر سر آن کار بود و چون اعراب از دین برگشتند و از پرداخت زکات خودداری کردند زبرقان بر آیین اسلام پایدار ماند و زکات قوم خویش را گرفت و به ابوبکر صدیق رساند. او ساکن سرزمین بنی تمیم در صحرای بصره بود و فراوان به بصره می آمد.

## أقرع بن حابس بن عقال

ابن محمد بن سفیان بن مجاشع بن دارم بن مالک بن حنظلة بن مالک بن زید منات بن تمیم. همراه نمایندگان بنی تمیم بود که به حضور پیامبر (ص) آمدند. حنظله مسلمان شد و در سرزمین بنی تمیم در صحرای بصره ساکن بود.

## عمرو بن اهتم بن سُمی

ابن سنان بن خالد بن منقر بن عبید بن مقاعس بن عمرو بن کعب بن سعد بن زید منات بن تمیم.

او نیز همراه نمایندگان بنی تمیم بود که به حضور پیامبر (ص) آمدند. عمرو بن اهتم چون از همگان کوچکتر بود کنار بارهای ایشان درنگ می کرد. او که شاعر هم بود مسلمان شد و در سرزمین بنی تمیم در صحرای بصره ساکن بود.

گوید اسماعیل بن عبدالله بن زرارة جرمی، از گفته حماد بن زید، از محمد بن زبیر ما را خبر داد که می گفته است: \* حضرت ختمی مرتبت به عمرو بن اهتم فرمود: «در باره زبرقان بن بدر مرا خبر بده». گفت: فرمانش در انجمن او اطاعت می شود و افراد پشت سر خود را نگهداری می کند. زبرقان که حاضر بود گفت: ای رسول خدا! همانا او به خوبی می داند که بهتر از آنم که گفت ولی او بر من رشک برد. عمرو گفت: تا آن جا که می دانم کم مروت و دست بسته - بی خیر - هستی پدرت احمق و دایی تو فرومایه است. عمرو خطاب به پیامبر گفت: ای رسول خدا نه بار نخست دروغ گفتم و نه بار دوم. من از او راضی بودم به از آنچه می دانستم درباره اش گفتم و چون مرا خشمگین ساخت آنچه را که می دانستم گفتم. پیامبر (ص) فرمود: «بخشی از گفتار سحر و جادوست».

## صَعَصَة بن ناحیه بن عقال

ابن محمد بن سفیان بن مجاشع بن دارم بن مالک بن حنظلة بن مالک بن زید منات بن تمیم.

او به حضور پیامبر آمد و اسلام آورد. فرزدق شاعر از نوادگان اوست. یعنی فرزدق پسر غالب و غالب پسر صعصعه است. صعصعه از رسول خدا (ص) حدیث نقل کرده است. او و فرزندانش ساکن بصره شدند. نسب او را هم بدینگونه در کتاب نسب از گفته هشام بن محمد بن سائب کلبی یافتیم.

## صُعَصَعَةُ بن معاویه، عموی فرزدق شاعر

این موضوع را یزید بن هارون در حدیثی که از حسن بصری روایت کرده آورده است. گوید یزید بن هارون ما را خبر داد و گفت جریر بن حازم به ما خبر داد و گفت حسن بصری از گفته خود صعصعه بن معاویه عموی فرزدق<sup>۱</sup> برای ما حدیث کرد که می گفته است: «به حضور پیامبر (ص) رفته است و ایشان برای او این دو آیه را خوانده اند که «هر که هم سنگ موری خرد نیکی کند پاداش آن را ببیند و هر که هم سنگ موری خرد بدی کند ببیند آن را»<sup>۲</sup>. صعصعه گفته است: همین مرا بس است و اگر چیزی جز این نشنوم اهمیتی نمی دهم. صعصعه از ابوذر روایت کرده است.

## نَمِرُ بن تولب بن اُقَیْش

این اقیش دختر عَکَل بن عبد بن کعب بن عوف بن حارث بن عوف بن وائل بن قیس بن عوف بن عبدمنات است. چون عَکَل را کنیزی از خاندان عوف بن وائل شیر داده به او منسوب شده اند.

نَمِرُ بن تولب شاعر بوده و به حضور پیامبر رفته است و مسلمان شده است و پس از آن به بصره کوچ کرده و آنجا ساکن شده است و پیامبر (ص) برای خاندان ایشان نامه‌یی نوشته است.<sup>۳</sup>

۱. فرزدق، شاعر بزرگ قرن اول هجری و در گذشته به سال نکصد و دو است. حد کتاب در باره شرح حال و شعر او نوشته شده است به زرکلی، الاعلام، ج ۹، ص ۹۶، و این نسخه الشعر والتعاریف، ص ۳۸۱ مراجعه فرمائید.

۲. آیه‌های ۷ و ۸، سوره بقره و نهم - الزمرال. ترجمه از شعر کنی لاسوار گرفته شد.

۳. برای آگاهی از متن و دیگر منابع این نامه به ترجمه الوفاق، به قلم ابن ندیم، ص ۲۳۹ مراجعه فرمائید.

گوید عمرو بن عاصم کلابی در بخشی از حدیث که از گفتهٔ اسماعیل بن علیّه، از گفتهٔ یزید بن عبدالله بن شخیر برای ما نقل می‌کرد ما را خبر داد که می‌گفته است: «مردی از خاندان عکل پیش ما آمد و همراهش نامه‌یی از رسول خدا بود که بر روی قطعه چرمی برای ایشان نوشته شده بود و عنوان آن چنین بود: از محمد رسول خدا به خاندان زهیر بن اُقیش. گوید: مردی که نامه را آورد نمر بن تولب شاعر بود و خاندان زهیر بن اُقیش تیره‌یی از قبیلهٔ عکل است.

### عثمان بن ابی عاص

ابن بشر بن عبد دُهمان بن عبدالله بن همام بن یسار بن مالک بن خُطَیْط بن جُشَم از قبیلهٔ ثقیف است.

عثمان بن ابی عاص همراه نمایندگان قبیلهٔ ثقیف بود که در مدینه به حضور پیامبر (ص) رسیدند و مسلمان شدند و آن حضرت در موضوعی که میان ایشان بود داوری فرمود. گوید: عثمان بن ابی عاص از اشخاص کوچک ایشان بود و پیش از آن که نمایندگان به حضور پیامبر بیایند او به حضور ایشان آمد و مسلمان شد و از آن حضرت خواست که برای او قرآن بخوانند. عثمان بن ابی عاص سپس به اُبی بن کعب پیوست و اُبی برای او قرآن می‌خواند و او را آموزش می‌داد.

هنگامی که نمایندگان ثقیف آهنگ بازگشتن به طایف کردند به پیامبر (ص) گفتند کسی را به امیری بر ما بگمار، رسول خدا عثمان بن ابی عاص را به امیری برایشان گماشت و فرمود: او زیرک است و بخش عمده‌یی از قرآن را هم فرا گرفته است. آنان گفتند: کسی را که رسول خدا بر ما امیر فرموده است تغییر نخواهیم داد. عثمان همراه آنان به طائف برگشت و پیشنهادی ایشان را عهده‌دار شد و به آنان قرآن می‌آموخت.

به روزگار عمر بن خطاب که بصره به صورت شهر درآمد و گروهی از مسلمانان آن جا ساکن شدند، عمر خواست مردی خردمند و پایدار و باکفایت را به حکومت آن شهر بگمارد. به او گفته شد بر تو باد که عثمان بن ابی عاص را برگزینی. گفت: او امیری است که پیامبر او را به امیری گماشته است و من او را از آن کار برکنار نمی‌سازم. گفتند: برای او بنویس که جانشینی بر طائف بگمارد و پیش تو آید. عمر گفت: آری این کار را انجام

خواهم داد. عمر در این باره برای او نامه نوشت. عثمان برادر خود حکم بن ابی عاص ثقفی را بر طائف گماشت و خود پیش عمر آمد و عمر او را به بصره گسیل داشت. او در بصره خانه‌یی ساخت و اموالی آن جا فراهم آورد و جوی بزرگ عثمان را که منسوب به اوست کنار اُبله و زمینهای آن سرزمین کند و آن سرزمین را مشروب کرد. تا امروز - ربع اول قرن سوم - فرزندان او در بصره باقی هستند و به شرف رسیده‌اند و حاصل غلات و اموال آنان فراوان و شمارشان بسیار و بازماندگانی پسندیده‌اند. گوید محمد بن عبید طنافسی، از گفتهٔ عمرو بن عثمان، از موسی بن طلحه ما را خبر داد که می‌گفته است: رسول خدا (ص) عثمان بن ابی عاص را به طائف روانه کرد و او را فرمود: با مردم چنان نماز گزار که ناتوان تر ایشان نماز می‌گزارد و مؤذن تو مزدی نگیرد. گوید موسی بن اسماعیل، از گفتهٔ ابو هلال، از قتاده، از مطرف ما را خبر داد که: کنیهٔ عثمان بن ابی عاص، ابو عبدالله بوده است.

## برادرش، حکم بن ابی عاص ثقفی

ما داستان او را ضمن داستان برادرش گفتیم. به ما خبر نرسیده که او همراه نمایندگان ثقیف بوده باشد. فرزندان حکم هم از اشراف هستند و از جمله ایشان یزید بن حکم بن ابی عاص شاعر است.

## برادر آن دو، حفص بن ابی عاص

او شاعر و برادر عثمان بن ابی عاص بوده است. به ما خبر نرسیده که او حضرت ختمی مرتبت را دیده یا با ایشان مصاحبت داشته باشد.

ما خواستیم خبر او را با برادرانش بنویسیم و امر او را روشن سازیم. از فرزندان و فرزندان او هم از اشراف بصره بوده‌اند. از حفص روایت شده است و حسن بصری از او گاهی روایت کرده است.

## مالک بن عمرو عقیلی قشیری

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از علی بن زید، از زرارة بن اُوفی، از مالک بن عمرو قشیری ما را خبر داد که می‌گفته است از پیامبر (ص) شنیدم می‌فرمود: «هر کس بردهٔ مسلمانی را از بردگی آزاد کند مایه آزاد شدن خود از آتش فراهم آورده است - همین کار فدیة او از آتش است. هر استخوانی از استخوانهای آزاد شده در برابر استخوانی از استخوانهای او، و هر کس یکی از والدین خود را درک کند و چنان رفتار نکند که گناهانش همه آمرزیده شود خدای او را از رحمت خود دور دارد. و هر کس کودک مسلمانی را که از پدر و مادر مسلمانی یتیم مانده از لحاظ خوراک و آشامیدنی به خود پیوند دهد تا خداوند آن یتیم را بی‌نیاز گرداند بهشت برای او واجب می‌شود».

## أسود بن سریع بن حمیری بن عبادة

ابن نزال بن مرة. یکی از افراد خاندان سعد بن زید منات بن تمیم و داستان‌سرا بوده است. گوید اسماعیل بن ابراهیم اسدی، از یونس، از حسن بصری ما را خبر داد که می‌گفته است که اسود بن سریع می‌گفت: «به حضور پیامبر (ص) رفتم و همراه ایشان در جنگ شرکت کردم».

گوید مسلم بن ابراهیم، از گفتهٔ سری بن یحیی ما را خبر داد که می‌گفته است از حسن بصری شنیدم که درباره اسود بن سریع سخن می‌گفت و اظهار داشت که: «اسود نخستین کسی بود که در این مسجد - یعنی مسجد بزرگ بصره - به نقل اخبار و داستان‌سرایی پرداخت و می‌گفت همراه رسول خدا در چهار جنگ شرکت کردم».

گوید عمرو بن عاصم کلایی، از گفتهٔ ابواشعث، از حسن بصری ما را خبر داد که می‌گفته است: «اسود بن سریع شاعر بوده و به حضرت ختمی مرتبت گفته است اجازه می‌فرمایی ستایشهایی را که با آن پروردگارم را ستوده‌ام به عرض برسانم؟ و رسول خدا

۱. این بخش از این حدیث با تفاوت لفظی اندکی در صحیح بخاری و ترمذی آمده است به شماره ۸۴۷۷ جامع‌الصغیر سبوطی مراجعه فرماید.

فرموده است: «همانا که پروردگار تو ستایش را دوست می‌دارد»، یا فرموده است: «ستایش هیچ چیز دوست‌داشتنی‌تر از ستایش خدا نیست»  
 گوید اسماعیل بن ابراهیم، از یونس، از حسن بصری ما را خبر داد که می‌گفته است  
 : «اسود در انتهای این مسجد موعظه می‌کرد.

## تَلَب بن زید بن عبدالله بن عمرو

ابن عُمیره عنبری از قبیله تمیم است. او حدیثهایی درباره آزادساختن بردگان و بردگی و جز آن از پیامبر (ص) روایت کرده است.

گوید موسی بن اسماعیل، از غالب بن حجره عنبری، از گفته هلقام بن تلب ما را خبر داد که تلب می‌گفته است : « به حضور پیامبر (ص) رفتم و گفتم: ای رسول خدا! برای من استغفار فرمایید. فرمود: «هرگاه برای تو اجازه داده شود» یا باشد تا هنگامی که برای تو اجازه داده شود. گوید: روزگاری بر این گذشت، پیامبر (ص) او را فرا خواند و دست بر چهره‌اش کشید و سه بار فرمود: پروردگارا تلب را بیامرز و بر او رحمت فرمای.

تلب همراه نمایندگان بنی تمیم بود، همانها که پیامبر (ص) را از پشت در حجره‌ها صدا می‌زدند.<sup>۱</sup> او از پیامبر (ص) حدیثهایی با این اسناد و جز آن روایت کرده است.

## قتاده بن ملحان سدوسی

گوید عنان بن مسلم، از همام، از گفته انس بن سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است : « عبدالملک پسر قتاده، از گفته پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است : رسول خدا (ص) به ایشان فرمان داده است ایام البیض را روزه بگیرند که همچون روزه دهر خواهد بود.<sup>۲</sup>  
 سلیمان پدر داود طیالسی هم، از همام، از انس، از قتاده از پدرش!؟ همینگونه ما را

۱. این گروه در قرآن نکوهش شده‌اند و بیشترشان به ناحردی وصف شده‌اند. برای آنگهی بیشتر به آیه ۴ سوره جنل و بنم، حجرات، به علوم تفاسیر از جمله تفسیر الوالفتح داری، ج ۱۰، ص ۴۵، مراجعه فرماید.  
 ۲. یعنی روزه‌های سبزه و چهارده و یازده که چون سبهای آن هم روشن و ماه تمام است با آنکار است به امام البیض معروف است و به لسان العرب، ج ۷، ص ۲۴، مراجعه شود.



خبر داد و مانند حدیث عفان را ذکر کرد.

گوید همچنین سلیمان پدر داود طیالسی، از شعبه، از انس بن سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است شنیدم عبدالملک بن منهال از گفته پدرش ما را خبر داد که \* پیامبر (ص) او را به روزه گرفتن ایام البیض هر ماه سفارش کرده و فرموده است همچون روزه دهر خواهد بود.

محمد بن سعد می‌گوید گویا این هر سه حدیث یکی است. ولی سلیمان طیالسی در اسناد هر دو حدیث گرفتار درهم آمیختگی اسناد شده است و صورت صحیح حدیث همان است که عفان بن مسلم نقل کرده است.

### سُلَیْم بن جَابِر هُجَیْمی

کنیه‌اش ابو جُرَیْ بوده است. برخی هم نام او را جابر و نام پدرش را سُلَیْم هُجَیْمی گفته‌اند، و ما صحیح آن را نوشته‌ایم.

گوید یزید بن هارون ما را خبر داد و گفت زیاد بن ابی زیاد، از گفته محمد بن سیرین ما را خبر داد که \* سُلَیْم بن جابر هُجَیْمی می‌گفته است همراه گروهی از قوم خود به حضور رسول خدا (ص) رفتیم.

گوید عبدالملک بن عمرو عقدی و حماد بن مسعده هر دو، از گفته قره بن خالد، از قره بن موسی هجیمی، از سلیم بن جابر ما را خبر دادند که می‌گفته است \* به حضور پیامبر (ص) رسیدم که نشسته بود و چادری بر خود پیچیده بود. حماد بن مسعده در حدیث خود افزوده است که قره بن موسی کنیه ابوهیشم داشته است.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از یونس بن عبیده، از عبیده هجیمی، از ابوتمیمه هجیمی، از جابر بن سُلَیْم هجیمی<sup>۱</sup> ما را خبر داد که می‌گفته است \* به حضور پیامبر (ص) رفتم، حُله‌یی بر خود پیچیده بود که ریشه‌های آن روی پاهایش بود. من که کسی را نمی‌شناختم - پرسیدم کدامیک از شما رسول خداید؟ کدامیک شما محمد است؟ آن حضرت با دست خویش به خود اشاره کرد. من گفتم: ای رسول خدا من مردی

۱. یا آنکه گفت سلیم بن جابر صحیح است ولی در هر دو جاب بریل و بیروت همینگونه است. شاید اشتباه چاپی باشد، شاید هم این راوی از را بدستگوه می‌تساحه است.

صحرائشین هستم و بی ادبی آنان در من هم هست. مرا اندرزی بده. فرمود: «چیزی از کار خوب و پسندیده را کوچک شمار».

## مالک بن حُوَیْرَثُ لیشی

کنیه‌اش ابوسلیمان بوده است.

گوید سلیمان بن حرب، از حماد بن زید، از ایوب، از ابوقلابه، از خود مالک بن حُوَیْرَثُ ما را خبر داد که می‌گفته است: «ما که گروهی از جوانان بودیم به حضور پیامبر (ص) رفتیم و حدود بیست شبانه‌روز آن‌جا بودیم. او که سخت مهربان بود، فرمود: «چه خوب است به سرزمین خود بروید و احکام را به مردم خود بیاموزید و آنان را به اجرای آن فرمان دهید، به‌ویژه به آنان دستور دهید همینکه وقت نماز فرا رسید نماز بگذارند».

## أسامة بن عُمیر هُدلی

او پدر ابوالملیح هُدلی است که ایوب و جز او از او روایت کرده‌اند.

گوید یزید بن هارون، از سعید بن زَرَبی، از ابوالملیح، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: «در جنگ حنین همراه رسول خدا بوده است و باران تند می‌آمده است. حضرت ختمی مرتبت به کسی فرمان داده‌اند جار بزنند نماز را کنار خیمه‌ها و پناهگاهها بگذارند».

## عَرَفَجَة بن أسعد بن کَرِب عطاردی

از قبیله تمیم است.

گوید عمرو بن عاصم کلابی، از ابوالاشهبث ما را خبر داد که می‌گفته است عبدالرحمان بن طَرَفَة بن عَرَفَجَة برای ما نقل کرد که: «پدر بزرگش عرفجه بن اسعد در

جنگ کلاب<sup>۱</sup> بینی خود را از دست داد - بینی او بریده و قطع شد. او برای خود بینی مصنوعی از نقره ساخت ولی بوی ناک شد و چون این موضوع را به پیامبر (ص) گفت، رسول خدا به او فرمود که بینی مصنوعی خود را از طلا بسازد.

ابوالاشهت در پی این خبر افزوده است که عبدالرحمان پدر بزرگ خود عَرَفَجَة بن اسعد را دیده بود.

## آنس بن مالک

او مردی از خاندان عبدالله بن کعب و از تیره بنی حریش از عشیره عامر بن صعصعه است. گوید وکیع بن جراح و عفان بن مسلم هر دو از ابو هلال راسبی، از عبدالله بن سواد، از انس بن مالک که مردی از خاندان عبدالله بن کعب بوده است ما را خبر دادند که می‌گفته است: «سواران رسول خدا بر ما هجوم آوردند. من به حضور رسول خدا که در حال خوردن چاشت بود رفتم. فرمود: «نزدیک بیا و بخور». گفتم: من روزه‌ام. فرمود: «بنشین تا در باره روزه یا روزه گرفتن برای تو بگویم». عفان بن مسلم در حدیث خود می‌گوید پیامبر (ص) فرمودند: درباره نماز و روزه، - دنباله کلام رسول خدا چنین است - همانا خداوند از مسافر و زن باردار و زن شیرده روزه یا روزه گرفتن را برداشته است.

انس می‌گفته است به خدا سوگند که پیامبر (ص) هر دو کلمه روزه و روزه گرفتن یا یکی از آن دو را فرمود، وای بر من چه اندوهی! ای کاش از خوراک رسول خدا خورده بودم. عفان در حدیث خود افزوده است که تمام این سخنان را برای ما نقل کرد یا تا آخر آن را نقل کرد.

## کَهْمَسِ هِلَالِی

گوید موسی بن اسماعیل، از گفته حماد بن یزید بن مسلم، از معاویه بن قُرّة، از گفته خود که همس هلالی ما را خبر داد که می‌گفته است: «مسلمان شدم و به حضور پیامبر (ص) رفتم و

۱. جنگ کلاب از جنگهایی است که میان سپاه حسرو بزرگ و اعراب قبیله نسیم اتفاق افتاده است. برای آنگهی بیشتر به (تاج العرب، ج ۱، ص ۱۲۴) مراجعه فرمایید.

چون به محضرش رسیدم مسلمان شدن خود را به اطلاع ایشان رساندم و سپس برگشتم و یک سال درنگ کردم و دوباره به حضور آن حضرت رفتم. نگاهی به من کرد و سپس چشم بر زمین دوخت. گفتم: ای رسول خدا گویا می خواهید مرا به یاد آورید؟ فرمود: آری تو کیستی؟ گفتم: کهنس هلالی هستم که سال گذشته به حضور آمدم و اینک به راستی نزار شده‌ام و شکم من به پشتم چسبیده است. رسول خدا پرسید چه چیزی تو را به این حال که می بینم انداخته است؟ گفتم: پس از آمدن به حضور شما هیچ روزی روزه نگشادم و هیچ شبی را به تمام نخوابیدم فرمود: چه کسی تو را فرمان داده است که اینگونه خود را شکنجه دهی؟ ماه رمضان را روزه بگیر و در هر ماه یک روز روزه بگیر. گفتم: ای رسول خدا برای من بیغزای. فرمود: دو روز. گفتم: ای رسول خدا من در خود توان می بینم. فرمود: «سه روز از هر ماه».

## ما عِزُّ بَکَائِي

گوید موسی بن اسماعیل ما را خبر داد و گفت از جعد بن عبدالرحمان شنیدم می گفت عبدالله پسر ما عِزُّ برای او گفته است که \* ما عِزُّ به حضور پیامبر رفته است و از سوی آن حضرت برای او نامه‌یی نوشته شده است که ما عِزُّ بَکَائِي آخرین فرد قوم خویش است که مسلمان شده است و هیچ کس جز خودش بر او ستم نخواهد کرد و با این شرط با او بیعت کرد.<sup>۱</sup>

## قَرَّةُ بِنِ دُعْمَوْصِ نُمَيْرِي

گوید سلیمان حرب، از گفته جریر بن حازم ما را خبر داد که می گفته است \* در جایی ایوب را که عربی صحرائشین و پشیمنه پوش بود دیدم. ایوب هنگامی که شنید مردم حدیث نقل می کنند، چنین گفت: صاحب و سالار من قَرَّةُ بِنِ دُعْمَوْصِ برای من حدیث کرد و گفت به مدینه رفتم پیامبر (ص) را در حالی دیدم که بارانش گرد او بودند. خواستم نزدیک بروم نتوانستم. صدای خود را بلند کردم و گفتم: ای رسول خدا برای غلام نُمَيْرِي آموزش خواهی

۱. این نامه به شماره ۲۱۸ در الوثائق هم آمده است.

فرمای. پیامبر فرمود: خدایت پیامرزد.

گوید: رسول خدا(ص) ضحاک را برای جمع آوری زکات گسیل فرمود و او شتر بسیاری با خود آورد، که همه شتران برگزیده و خوب بود. پیامبر به او فرمود: «پیش قبیله‌های هلال بن عامر و نمیر بن عامر و عامر بن ربیع رفتی و بیشترین و گزیده‌ترین شتران ایشان را گرفتی». ضحاک گفت: ای رسول خدا! چون شنیدم سخن از جنگ می‌گویی دوست داشتم شتر بسیاری به حضورت آوردم که خود سوار شوی و یارانت را بر آن سوار کنی. پیامبر(ص) فرمود: «همانا چیزی را که در نظر من دوست‌داشتنی‌تر از آنچه آورده‌ای می‌باشد رها کردی، برو این اموالشان را بر آنان برگردان و زکات ایشان را از فزونی اموالشان و دامهای متوسط ایشان بگیر».

## خَشَخَاشِ بْنِ حَارِثِ عَنَبَرِي

گوید هُشَيْم ما را خبر داد و گفت یونس از حصین بن ابی حُرّ، از خشخاش عنبری ما را خبر داد که می‌گفته است: \* همراه یکی از پسرانم به حضور پیامبر(ص) رفتم. فرمود: پسر تو است؟ گفتم: آری. فرمود: نه او بر تو ستم روا دارد و نه تو بر او ستم روا دار.

## أَحْمَرُ بْنُ جَزْءِ سَدُوسِي

گوید عنان بن مسلم و یعقوب بن اسحاق حَضْرَمِي و مسلم بن ابراهیم هر سه گفتند، عباد بن راشد پدر عبدالله بن عباد، از گفته‌ی احمر صحابی رسول خدا(ص) برای ما حدیث کرد که می‌گفته است: \* هنگامی که رسول خدا به سجده می‌رفت و از شدت گریستن دستهایش چنان می‌لرزید که از پهلوهایش فاصله می‌گرفت، بر حال ایشان رقت می‌کردیم.

## سَوَادَةُ بْنُ رَبِيعِ جَرْمِي

گوید مسلم بن ابراهیم ما را خبر داد و گفت عبدالله بن یزید نخعمی، از سلم بن عبدالرحمان جَرْمِي، از گفته‌ی خود سواده بن ربیع جرمی برای ما حدیث کرد که می‌گفته است: \* همراه

مادرم به حضور پیامبر (ص) رفتم. دستور فرمود چند گوسپند در اختیار ما نهاده شد و به مادرم فرمود: «به پسرانت دستور بده ناخنهای خود را بگیرند که پستان گوسپندها را به درد نیاورد و زخمی نکند و به آنان بگو خوراک بردهها را خوب و پسندیده بدهند».

## عَلَاةُ بِنِ شَجَارِ سَلِیْطِی

از قبیله تمیم است. حسن بصری از او روایت می کند که از پیامبر (ص) شنیده است که می فرماید: «مسلمان برادر مسلمان است» و عَلَاةُ می گفته است به حضور پیامبر (ص) رسیدم و آن حضرت میان گروهی از مردم بود.

## عقبه بن مالک لیشی

گوید عمرو بن عاصم ما را خبر داد و گفت سلیمان بن مغیره، از گفته حمید بن هلال برای ما حدیث کرد که می گفته است: \* ابوالعالیه پیش من و دوستم آمد و گفت شما که از من بسیار جوان تر و شنواتر برای شنیدن حدیث هستید با من بیایید. گوید: ابوالعالیه به راه افتاد و ما را پیش سراجها برد. نصر بن عاصم لیشی آن جا بود. ابوالعالیه به او گفت: حدیث خود را برای این دو بگو. گوید نصر بن عاصم گفت: عقبه بن مالک لیشی برای ما چنین گفت - نصر بن عاصم و عقبه هر دو از یک خاندان قبیله بودند - رسول خدا (ص) گروهی را به مأموریت جنگی گسیل فرمود. آنان بر قومی هجوم بردند. یکی از آن قوم حمله آورد و مردی از مسلمانان که شمشیر کشیده در دست داشت بر او حمله و او را تعقیب کرد. آن کس که حمله کرده بود گفت من مسلمانم ولی آن مرد به سخن او اعتنا نکرد و شمشیر زد و او را کشت. چون این خبر به اطلاع رسول خدا (ص) رسید سخن درشتی نسبت به قاتل فرمود که به آگاهی قاتل رسید.

گوید روزی ضمن سخنرانی رسول خدا (ص) قاتل گفت: ای رسول خدا آن شخص آن سخن را که مسلمان است فقط برای رهایی از کشته شدن گفت. پیامبر (ص) از او و مردمی که کنار او بودند روی برگرداند و به سخنرانی خود ادامه داد. آن مرد دوباره سخن خود را گفت و با سوگند تأکید کرد که ای رسول خدا! به خدا سوگند که او آن سخن را فقط برای

رهایی از کشته شدن گفت. پیامبر (ص) همچنان از او و مردمی که کنارش بودند روی برگرداند و به خطبه خویش ادامه داد. قاتل شکیبایی نکرد و برای بار سوم سخن خود را تکرار کرد و گفت: ای رسول خدا! به خدا سوگند که آن سخن را فقط برای رهایی از کشته شدن گفت. گوید، در این هنگام رسول خدا که نشان ناراحتی بر چهره اش آشکار بود روی به قاتل کرد و فرمود: «خداوند از هر کس که مؤمنی را بکشد پیش من اظهار نفرت فرموده است» و این سخن را سه بار تکرار فرمود.<sup>۱</sup>

### خریمة بن جزء اسدی

گوید محمد بن عمر واقدی، از حازم بن حسین بصری ما را خبر داد که می گفته است ابوامیه عبدالکریم، از گفته حبان بن جزء، از گفته برادرش خریمة بن جزء برای ما حدیث کرد که می گفته است: \* از پیامبر (ص) درباره خوردن گوشت روباه پرسیدم. فرمود: آخر چه کسی گوشت روباه را می خورد؟ سپس درباره گوشت گرگ پرسیدم. فرمود: کسی که اندک خیری در او باشد گوشت گرگ می خورد! درباره گوشت کفتار پرسیدم. فرمود: آخر چه کسی کفتار می خورد؟

گوید همین عبدالکریم، از گفته حبان، از خریمة روایت می کند که گفته است: \* از پیامبر (ص) درباره سوسمار پرسیدم، فرمود: من نمی خورم و آن را حرام هم نمی کنم.

### سَمْرَه بن جندب بن هلال

ابن جریر بن مَرَّة بن حزن بن عمرو بن جابر بن حُشَین بن لَای بن عَصِیم بن شَمَخ بن فزارة. افتخار مصاحبت با پیامبر را داشته و همراه ایشان در جنگ شرکت کرده و پیمانی میان انصار داشته است. مادرش همسر مَرِّی بن سنان عموی ابوسعید خدری بوده است. روایت کرده اند که سَمْرَه از کسانی است که در جنگ احد شرکت داشته است. او بعدها به بصره آمد و آن جا برای خود زمینی را مشخص ساخت. سپس به کوفه رفت و آن جا در

۱. این حدیث را از حسن بن علی بن مالک، احمد بن حنبل در مسند و سنن و حاکم در مستدرک آورده اند. با بزرگ حدیث شماره ۱۶۵۹ جامع الصغیر متوسطی مراجعه فرمایند.

محلّه بنی اسد در کنار شهر خانه‌هایی خرید و بازسازی کرد و آنجا ساکن شد و در کوفه درگذشت و او را نسل و بازماندگانی است. او از پیامبر (ص) حدیثهای بسیاری نقل کرده است و هرگاه زیاد بن ابیه از بصره به کوفه می‌آمده است او را به حکومت بصره می‌گماشته است.<sup>۱</sup>

گوید وهب بن جریر بن حازم، از گفته پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است از ابو بزیه مدنی شنیدم می‌گفت: هنگامی که سمره بن جندب به بیماری مرگ خود بیمار شد گرفتار لرز و سرمای سختی شد. برایش آتش افروختند. پیش رو و پشت سرش و بر سمت راست و چپ او منقل آتش نهادند و سودی نبخشید و می‌گفت با سرمای درونم چه کنم و بر همان حال مُرد.

### خرملة عبری

گوید عبدالملک بن عمر و ابو عامر عقدی ما را خبر دادند و گفتند قره بن خالد، از گفته ضرغامه بن علبه بن حرملة، از قول پدرش، از پدر بزرگش ما را حدیث کرد که می‌گفته است: به حضور پیامبر (ص) رفتم و نماز صبح را با ایشان گزاردم. پس از اینکه نماز تمام شد به چهره‌های مردم نگریستم - از کمی روشنی - نمی‌توانستم تشخیص دهم. و چون هنگام کوچیدنم فرا رسید گفتم: ای رسول خدا مرا نصیحت فرمای. فرمود: «بر تو باد به بیم از خداوند و چون از پیش قومی برخاستی و چیزهایی از آنان درباره خود شنیدی که تو را خشنود ساخت آن کارها را انجام بده و هرگاه شنیدی چیزهایی می‌گویند که خوش نمی‌داری آن را رها کن».

### نُبَيْشَةُ هُدَلِي

به او نبیشه الخیر هم می‌گفته‌اند.

۱. شوره از محدثان معامله گرو در مانده و از درخشان زیاد بن ابیه و معاویه و از سحر فان از علی علیه السلام و جعل کننده حدیث در کوفه آن حضرت بوده است. عباس است برای آنکه نبیره جفوة تاریخ در شرح نوح البلاغه، ج ۲، ص ۲۴۰ و ۲۴۵-۶ شرح حظه ۵۶ و تاریخ ضری، ج ۵، ص ۲۳۶ مراجعه فرمایید. ضری می‌نویسد سمره وهب بن جریر از مردم را کس



گوید عفتان بن مسلم، از مُعلی بن راشد هَذَلِیْ ما را خبر داد و گفت مادر بزرگم اُم عاصم، از گفته مردی، از هذیل که او را نُبِیْشَةُ الْخَیْرِ می گفتند برایم چنین گفت که: «نیشه پیش ما آمد و ما سرگرم غذا خوردن در کاسه‌یی بودیم، به ما گفت: پیامبر (ص) برای ما فرمود هر کس در کاسه‌یی غذا بخورد و سپس کاسه را با انگشت یا زبان خود پاک کند برای او آمرزش خواهی می‌کنم.

گوید عارم بن فضل هم ما را خبر داد که ابوالیمان نَبَال - تیر تراش - برای ما از گفته مادر بزرگش حدیث کرد که می‌گفته است: «نیشه پیش ما آمد و دنباله حدیث را مانند حدیث عفتان نقل کرد.

محمد بن سعد می‌گوید: من ابوالیمان را کسی جز معلی بن راشد هذلی نمی‌دانم - یعنی ابوالیمان کنیه او بوده است.

## طلحه بن عبدالله نضری

او فردی از خاندان لیث قبیله کنانه است. برخی هم نام پدرش را عمرو گفته‌اند. او از اهل صغه بوده است.

مسلمه بن علقمه که پدر محمد بن مسلمه ما زنی است، از داود بن ابی هند، از ابو حرب بن ابی اسود، از گفته خود طلحه لیشی حدیث می‌کند که از اصحاب پیامبر بوده و می‌گفته است: «به مدینه آمدم و چون خانه نداشتم در صغه مسجد ساکن شدم.

## عداء بن خالد بن هوذة بن خالد

ابن ربیعه بن عمرو بن عامر بن ربیعه بن صعصعه.

او به حضور پیامبر (ص) آمد و آن حضرت آبهایی را که در سرزمین خاندان عمرو بن عامر بود در اختیار او قرار داد.

گوید مننهال بن بحر پدر سلمه قشیری، از عبدالمجید بن ابی یزید ما را خبر داد که

می‌گفته است: «به روزگار حکمرانی یزید بن مُهَلَّب<sup>۱</sup> همراه حجر بن ابی نصر به مکه رفتیم از کنار آبی به نام رُحَيْخِیغ گذر کردیم، به ما گفتند این جامردی زندگی می‌کند که رسول خدا را دیده است. پیش او رفتیم پیری فرتوت بود. پرسیدیم تو رسول خدا را دیده‌ای؟ گفت: آری و برای من سند و اگذاری این آب را نوشته‌اند. او برای ما قطعه پوستی درآورد که فرمان رسول خدا بر آن نوشته بود. گفتیم: نام تو چیست؟ گفت: عداء بن خالد<sup>۲</sup>. گفتیم: از رسول خدا چه شنیده‌ای؟ گفت: به روز عرفه زیر نافه رسول خدا (ص) بودم. نافه به آرامی دندان برهم می‌سایید و نشخوار می‌کرد. رسول خدا فرمود: ای مردم امروز چه روزی و این ماه چه ماهی و این شهر چه شهری است؟ گفتیم: خدا و رسول خدا داناترند. فرمود: مگر امروز روز حرام و این ماه ماه حرام و این شهر شهر حرام نیست؟ باز هم گفتیم: خدا و رسولش داناترند. فرمود: همانا اموال و خونهای شما و آبروهای شما بر یکدیگر حرام است چون حرمت این روز و این ماه و این سرزمین شما، تا روزی که خدای خود را دیدار کنید. پروردگارا آیا تبلیغ کردم؟ بارخدا یا گواه باش.

گوید عثمان بن عمر، از گفتهٔ عبدالمجید پدر عمرو ما را خبر داد که می‌گفته است: «به رُحَيْخِیغ رفتیم و پیش مردی از خاندان عامر بن ربیع به نام عداء بن خالد بن هُوْدَةَ رفتیم. سلامش دادیم پاسخ داد و گفت: همراه رسول خدا در حجة الوداع حج گزاردم. روز عرفه آن حضرت را دیدم که بر روی شتر خویش درحالی که هر دو پایش در رکاب بود ایستاده و فریاد می‌زند و می‌گوید: «هان بدانید! که خونها و اموال شما بر یکدیگر حرام و محترم است همچون حرمت این روز و این شهر و این ماه شما تا روزی که حضرت کردگار را دیدار کنید. آیا ابلاغ کردم. آیا ابلاغ کردم، آیا ابلاغ کردم؟» مردم گفتند: آری. سه بار فرمود: «بارخدا یا گواه باش.»

گوید یحیی بن راشد ما را خبر داد و گفت عباد بن لیث بشکری، از عبدالمجید بن وهب، از عداء بن خالد بن هُوْدَةَ برای ما حدیث کرد و گفت: «نامه‌یی را برای من بیرون آورد و گفت: این را پیامبر (ص) برای من نوشته‌اند و در آن نامه چنین نبشته بود: «بِسْمِ اللّٰهِ

۱. یزید بن مهلب بن اسی مشهور اردی در گذشته به سال ۱۰۲ هجری است و در سال ۹۶ از سوی سلیمان بن عبدالملک به حکومت مصره گمارده شد. به الاغلا، ج ۹، ص ۲۴۶ و ص ۶۳ معجم الاسباب، ص ۶۳ مراجعه فرمائید.

۲. این نامه و نامه دیگری که در پایان شرح حال عداء آمده است به شماره‌های ۲۲۳ و ۲۲۴ در ترجمه مؤلفان به فلم این ماده نقل شده است.

الرحمن الرحيم، این سند خریدی است که عدا بن خالد بن هوذ بن محمد رسول خدا برده یا کنیزی را خریده است که نه بیمار است و نه فتنه‌انگیز و نه از آنان است که خرید و فروش آنان ناروا باشد، معاملهٔ مسلمانی با مسلمان دیگر».

## اعشى بنى مازن

از قبیلهٔ تمیم است.

گوید ابراهیم بن محمد بن عرعرة بن برند قرشی، از ابو معشر یوسف بن یزید که همان پدر معشر براء است ما را خبر داد که می‌گفته است طیسلة مازنی برای من، از گفته پدرش و دیگر افراد قبیله، از گفتهٔ خود اعشى بنى مازن نقل کرد که می‌گفته است: «به حضور رسول خدا رفتم و چنین گفتم:

«ای مالک مردم و ای سرور عرب! من با زنی خیانت پیشه از خیانت‌پیشگان ازدواج کردم، در ماه رجب برای فراهم آوردن خوراک او بیرون رفتم او در نبودن من با جنگ و نزاع گریخته است و آنان بدترین چیره‌شونده‌اند بر هر کس که چیره شوند».<sup>۱</sup>

گوید: رسول خدا (ص) شروع به گفتن و تکرار کردن مصراع آخر کردند.<sup>۲</sup>

گوید احمد بن محمد بن انس ما را خبر داد و گفت ابو حفص عمرو بن علی صیرفی ما را خبر داد و گفت عبید بن عبدالرحمان بن عبید حنفی، از جنید بن امین بن ذروة بن نضلة بن طریف بن بُهصل جرّمازی، از پدرش نضله برای ما حدیث کرد که: «مردی از ایشان معروف به اعشى که نام اصلی او عبدالله بن اعور بود زنی داشت به نام معاذه که از همان قبیله

۱. یا مالک الناس و دیان العرب      انی تزوجت ذریة من الدرب

دست ابعینا الطعام فی رجب      فحلفتی براء و حرب

و هس سرّ غالب لمن غلب

۲. نام اصلی و نام پدر اعشى که عبدالله بن اعور است در روایت بعدی آمده است. در روایت نخست اشعار دارای سکه و نه و بزه مصراع دوم صحیح ضبط نشده است و انگهی کلمه حرب که گریز و فرار است به صورت حرب که به معنی جنگ و حشم است آمده است هر چند از لحاظ معنی می‌توان نزدیک به یکدیگر معنی کرد.

روایت دوم طنفات در اشعار ابن عبدالبر و اصابة ابن حجر و اسدالغابة ابن اثیر نیز آمده است. این منظور هم در نشان العرب ذیل کلمه «درب» این اشعار اعشى را نقل کرده است و باید توجه داشت که این شخص غیر از اعشى همدان و اعشى قیس و اعشى بنی نعلب است. در یازدهمی از منابع نام پدر اعشى رؤبه ضبط شده است. این حجر می‌گوید مشخصی برخی از اشعار اعشى نشان دهنده زنده بودن او تا روزگار حکومت مروان است.

بود. اعشى در ماه رجب برای فراهم آوردن خواروبار از هجر بدان سو رفت. پس از رفتن اعشى همسرش سر از فرمان تافت و گریخت و به مردی از آن قبیله به نام مطرف بن بُهْضَل پناه برد و او آن زن را در خانه خود پناه داد. هنگامی که اعشى باز آمد زن را در خانه نیافت و او را خبر دادند که همسرش نافرمانی کرده و به مطرف بن بُهْضَل پناه برده است. اعشى پیش مطرف رفت و گفت: ای پسر عمو! همسرم معاذه در خانه تو است او را به خودم بسپر. مطرف گفت: پیش من نیست و اگر هم باشد او را به تو نمی سپرم و پس نمی دهم. مطرف از اعشى توانگرتر و نیرومندتر بود. اعشى از سرزمین خود بیرون آمد و خود را به محضر پیامبر رساند و به آن حضرت پناهنده شد و این اشعار را سرود:

«ای سالار مردم و آورنده آیین برای عربها، از زنی خیانت پیشه و زبان دراز پیش تو شکایت می کنم که چون ماده گرگ خاکستری میان آهوهای خوش خط و خال است. من در ماه رجب به جستجوی خوراک و خواروبار برای او رفتم. او در غیبت من ستیز کرده و گریخته و دم برافراشته و رفته است، دوست می دارد که من میان بیسه انبوه غم و اندوه گرفتار باشم. آنان بر هر کس غلبه کنند شر غالب اند.»<sup>۱</sup>

گوید پیامبر (ص) فرمود: «آری شر غالب اند». اعشى شکایت خود از همسرش و کاری را که کرده بود عرضه داشت و افزود که همسرش پیش مردی به نام مطرف بن بُهْضَل است.

پیامبر (ص) برای مطرف نامدیی فرستاد که چنین بود: «بر فرجام کار بنگر و معاذه همسر این مرد را به خویش تسلیم کن.»<sup>۲</sup> نامه رسول خدا برای مطرف رسید و آن را برای او خواندند. مطرف به معاذه گفت: این نامه پیامبر است که درباره تو نوشته شده است و من تو را به اعشى می سپارم.

معاذه گفت: از او برای من عهد و پیمان بگیر که به حرمت رسول خدا در آنچه کرده ام مرا عقوبت نکند. مطرف برای او از اعشى این پیمان را گرفت و معاذه را به او

۱. ما سجد الناس و سجد العرب  
كأنهم الغنم في ظل العرب  
فحلتس بسراج و هرب  
سود آس بن بهضَل مؤمن  
۲. این نامه به شماره ۱۲۶ در مجلعه مؤذنی آمده است و در آن هم سحوح معاذه است که در حقیقت و واقعیت به نام  
این ماده، ص ۱۸۶، مراجعه فرمائید.

۱. الکتاب الحکر یومئذ من الذریر  
حرجت اعینها الطعام فی رحب  
احلقت العنق و طفت الدنق  
و لیس من عینها من ملک

سپرد. اعشی چنین سرود:

«سوگند به جان خودت که دوستی و مهر من نسبت به معاذه چنین نیست که سخن چین یا گذشت روزگار آن را دگرگون سازد، و نه این کار زشتی که آن را انجام داد که در اثر فراخواندن مردان گمراه پس از من مرتکب شده است»<sup>۱</sup>

## ابومریم سلولی

نامش مالک و پسر ربیعہ بوده است، او پدر یزید بن ابی مریم است. ابومریم روایت می‌کند که پیامبر (ص) عرضه داشته است «پروردگارا عقب ماندگان - کسانی را که در جنگ شرکت نکردند و پس ماندند - پیامرز!»<sup>۲</sup>

## عباد بن شرحبیل یشگری

گوید یزید بن هارون، از اشعث بن سعید، از ابوبشر، از عباد بن شرحبیل ما را خبر داد که می‌گفته است: «به روزگار حضرت ختمی مرتبت به مدینه رفتم وارد باغی شدم و از سبزی‌های آن خوردم. صاحب باغ آمد مرا زد و عبايم را گرفت. من پیش رسول خدا رفتم. صاحب باغ هم از پی من آمد. من موضوع را به آن حضرت گفتم. رسول خدا که درود و رحمت خدا بر او باد به آن مرد فرمود: «به خدا سوگند او را بر چیزی که نمی‌دانسته آموزش ندادی و هنگامی که گرسنه بوده است خوراک ندادی». سپس به او دستور فرمود عبايم را پس داد و فرمان داد که یک یا نیم شروار خرما به من داده شود.

۱. لعمرک ما حی معاذة بالدی بعیرة الوائسی و لا فدم العنبد

و لا سوء ما حاءت به اذ ازلها عوارة الرجال اد بنادونجا عدی

۲. در هر سه جایی طبقات، بول و عباس احسان بیروت و محمد عبدالقادر عطاء بیروت، محققین چاپ شده است تا

آنکه همان را ترجیح کردم ولی شک نیست که انشاء است و صحیح آن «مخلفین» یعنی کسانی که در حج سر خود را

می‌تراشند، می‌باشد. ابن اثیر در أشد العیابة، ج ۴، ص ۲۸۰ و ابن حجر در الاصابه، ج ۲، ص ۲۴۴ مثل اصل موضوع

که در مراسم حجة الوداع بوده این کلمه را درست ضبط کرده‌اند.

## بشیر بن خصاصیه

نام اصلی او زحم و پسر معبد سدوسی است.

گوید فضل بن دکین، از اسود بن شیبان، از خالد بن سُمَیر ما را خبر داد که می‌گفته است: «زحم بن معبد به حضور رسول خدا هجرت کرد، پیامبر از او پرسیدند نامت چیست؟ گفت: زحم پسر معبد، رسول خدا فرمود: «نه که نام تو بشیر است».

گوید مسلم بن ابراهیم و سلیمان بن حرب هر دو، از اسود بن شیبان ما را خبر دادند که می‌گفته است، خالد بن سُمَیر، از گفته بشیر بن نهیک برای ما حدیث کرد که می‌گفته است: «خود بشیر بن خصاصه که نامش در دوره جاهلی زحم بود و هجرت کرده بود مرا گفت که رسول خدا (ص) از من پرسید نامت چیست؟ گفتم: زحم، فرمود: نه که تو بشیری».

گوید عفان بن مسلم ما را خبر داد و گفت عبيدالله بن ایاد سدوسی مرا گفت، از پدرم ایاد بن لثیط سدوسی در حالی که حدیث نقل می‌کرد شنیدم که چنین می‌گفت: «از لیلی همسر بشیر بن خصاصه که نامش پیش از آن زحم بود و رسول خدا او را بشیر نام نهاده بودند شنیدم که چنین می‌گفت»<sup>۱</sup>.

## قبیصة بن وقاص

گوید ابوالولید هشام طیالسی، از عمّار بن عمارة پدر هاشم صاحب الزعفران «آیا زعفران فروش بوده است؟» ما را خبر داد که می‌گفته است صالح بن عبید، از گفته خود قبیصة بن وقاص برای ما حدیث کرد که می‌گفته است: «رسول خدا فرمود: «پس از من امیرانی بر شما حکومت خواهند کرد که نماز را به تأخیر می‌اندازند، برای شما زیانی ندارد و گناهی بر ایشان خواهد بود تا هنگامی که رو به قبله با شما نماز می‌گزارند با ایشان نماز بگزارید».

هشام طیالسی می‌گوید، قبیصة اندکی افتخار مصاحبت داشته است و این حدیث

درباره نماز جماعت است.

۱. در این حدیث مقصود این است که ایاد بن لثیط ضمن حدیث خود موضوع بغیر نام زحم را به پسر که حضرت حسنی سائب منور فرموده‌اند نقل کرده است و آوردن لقبه حدیث بود. . . . . بوده است.

## جاریة بن قدامه سعیدی

ابن زهیر بن حصین بن زراح بن اسد بن بجیر بن ربیعة بن کعب بن سعد بن زیدمناات بن تمیم. گوید عبدالله بن نمیر، از هشام بن عروه، از پدرش، از احنف بن قیس، از گفته یکی از پسر عموهایش به نام جاریة بن قدامه ما را خبر داد که: «از حضرت ختمی مرتبت تقاضا کرده و گفته است ای رسول خدا برای من سخنی بگو که مرا سود رساند و کم و کوتاه بفرماید تا آن را حفظ کنم و برگوش جان بسپرم. پیامبر فرمود: «خشم مگیر». قدامه گفته خود را باز گفت، و رسول خدا فرمود: «خشم مگیر». قدامه چند بار سخن خود را تکرار کرد و در هر بار پیامبر همچنان فرمود: «خشم مگیر».

گوید: جاریة بن قدامه از کسانی است که شاهد کشته شدن عمر بن خطاب بوده‌اند. او می‌گفته است ما آخرین گروهی بودیم که پیش او رفتیم و از او تقاضای وصیت کردیم و پیش از ما کسی چنین تقاضایی از او نکرده بود.

جاریة بن قدامه را اخباری و مشاهده‌هایی است. علی بن ابی طالب علیه السلام<sup>۱</sup> او را به بصره گسیل داشت و در آن هنگام عبدالله بن عامر حضرمی به جای عبدالله بن عامر بن کریز حاکم بصره بود، که او را در خانه سنبل که مردی از بنی تمیم بود محاصره کرد. معاویه او را به بصره فرستاده بود تا برای او بیعت بگیرد.

## سعد بن أطول بن عبدالله

ابن خالد بن واهب بن غیاث بن عبد بن شقرة بن عدی بن عوف بن غظنان بن قیس بن جُهینة بن زید بن سود بن اسلم بن الحاف بن قضاة.

گوید عفان بن مسلم ما را خبر داد و گفت حماد بن سلمه، از ابو جعفر عبدالملک، از ابونصره، از سعد بن أطول برای ما حدیث کرد که می‌گفته است: «برادرش در حالی که وام‌دار بوده و گروهی نان خور داشته درگذشته است، و سیصد درم از خود باقی گذاشته

۱. جمله دعائیه علیه السلام در من کتاب آمده است.

است. سعد می گوید: خواستم میراث او را برای نان خوره‌های او هزینه کنم. پیامبر (ص) فرمودند: برادرت گرفتار و پای بند و ام خود است. من گفتم: ای رسول خدا! من همه وام او را پرداخته‌ام جز دو دینار که زنی مدعی آن است و هیچ مدرک و گواهی ندارد. حضرت ختمی مرتبت فرمود: طلب او را بده که حق با اوست.

گوید از گفته‌ی واصل بن عبدالله بن بدر بن عبدالله بن سعد بن أطول مرا خبر دادند که می‌گفته است پدرم برای من نقل کرد که \* عبدالله پسر سعد برای دیدار دوستان خود به شوشتر می‌رفته است روزی که وارد آن جا می‌شده و روز بعد را پیش آنان می‌مانده و روز سوم از شوشتر بیرون می‌آمده است. به او می‌گفته‌اند کاش بمانی، پاسخ می‌داده است که از پدرم سعد بن اطول شنیدم که می‌گفت رسول خدا (ص) مرا از این که بیشتر در جایی بمانم نهی فرموده‌اند. یا آنکه شنیده‌ام رسول خدا (ص) از درنگ کردن نهی فرموده است و هر کس در سرزمینهای خراج سه روز بماند درنگ کرده است و بدین سبب خوش ندارم بمانم و بیشتر اقامت کنم.

محمد بن سعد می‌گوید همچنین از واصل بن عبدالله مرا خبر دادند که می‌گفته است پدرم برای من نقل کرد که \* چون یزید بن معاویه درگذشت عبدالله بن زیاد از مردم بصره بر جان خود ترسید و به سعد بن اطول پیام داد و از او تقاضا کرد که او را از مردم بصره پناه دهد. سعد بن اطول پاسخ داد که قوم و عشیره من در بصره نیستند، عشیره من ساکن شام هستند.

## حُرَیْثُ بْنُ حَسَّانِ شِيبَانِي

او نماینده‌ی قبیله بکر بن وائل بوده که به حضور رسول خدا برود. حُرَیْثُ همان کسی است که قبیله دختر محرمه هنگامی که می‌خواستند به حضور پیامبر (ص) برود با او رفیق راه شده است و هر دو با هم به حضور پیامبر (ص) رفته‌اند و درباره‌ی منطقه دهناء میان آن دو در حضور پیامبر (ص) گفتگویی درگرفته است. آن گفتگو را عفان بن مسلم، از عبدالله بن حسان که از قبیله کعب بُلَغَبَر بوده است از گفته‌ی دو مادر بزرگش صفیه و دُحیبه دختران عُلَیبه



از گفته خود قیل، دختر مخرمه برای ما حکایت کرد.<sup>۱</sup>

## حزیمه بن عبدالله کعبی

از تیره کعب بلعنیر است. او به حضور پیامبر (ص) رفت و چندان در محضر ایشان ماند که حضرت او را شناخت. حزیمه از رسول خدا پرسش و روایت کرده است.

## عبدالله بن سبیره

گوید عمرو بن عاصم کلابی، از گفته معتمر بن سلیمان، از ابن نسیب سلمی، از مسلم پسر عبدالله بن سبیره، از پدرش ما را خبر داد که شنیده است: «رسول خدا می فرموده است: خداوند شما را از سه چیز نهی فرموده است. از بسیار پرسیدن و تباه کردن مال و پیروی کردن قیل و قال»

## عبدالله بن سرجس

گوید عارم بن فضل، از گفته حماد بن زید، از عاصم. از عبدالله بن سرجس ما را خبر داد که می گفته است: «به حضور حضرت ختمی مرتبت که نشسته بود رفتم. دور زدم و پشت سر ایشان ایستادم منظورم را دانست و ردای خود را از دوش افکند بر خاتم نبوت که بیخ کتف چپ یا راست آن حضرت بود نگاه کردم به اندازه کف دستی بود. اطراف آنها خالهایی همچون زگیل بود. برگشتم و رو به روی ایشان ایستادم و گفتم: ای رسول خدا! خدایت پیامر زاد. فرمود: و تو را. گوید یکی از حاضران به عبدالله گفت: رسول خدا برای تو آمرزش خواهی فرمود؟ گفت: آری و برای شما هم. و سپس این آیه را خواند که «برای لغزش خود و مردان و زنان مؤمن آمرزش خواهی کن»<sup>۲</sup>

۱. معلوم می شود پدر و مادر عبدالله بن حسان سرجانه و دختر خانه بوده اند. محمد بن سعد موضوع این گفتگو و گفتگو را در جلد اول طبقات، تحت آمدن معاویگان در شرح آمدن معاویگان بیان، ترجمه ج ۱، ص ۳۰۴ متصل آورده است.

۲. حتی از آیه نور دیده، سوره جن و نسیم به محمد (ص) ا